

فایل ۸۳۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ إِلَهِنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ»

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوتِ إِذْ نَادَى وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾

لَوْ لَا أَن تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾

از آیات قبلی که ترجمه شد این مطلب از قرآن کریم استفاده شد و از آیات دیگر هم استفاده می‌شود که تخلف از قوانین حق و انحراف از صراط مستقیم خلقت، دیر یا زود مستلزم زندگی پر از مشکل و پر از ناملایمات خواهد بود. انحراف از صراط مستقیم خلقت حتماً به دنبال‌اش به اصطلاح قرآن «مَعِيشَتِ ضَنْكٍ»^۱ است؛ یعنی زندگی پر مشکل، زندگی پیچیده و زندگی پر از ناملایمات؛ این حتماً هست دیر یا زود؛ اینش فرق می‌کند. محال است موجودی از نظام طبیعی که خالقش پیش پایش نهاده است خارج بشود و در عین حال این موجود به کمال خودش برسد؛ این محال است. برای اینکه برای هر موجودی کمالی مقرر است و مسیر

۱. زندگی دشوار و همراه با فقر

خاصّی مقررّ است. محال است یک موجودی از نظام طبیعی‌اش که دستگاه آفرینش پیش پایش نهاده از اون نظام خارج شود و باز به کمال خودش برسد و سرّ از نابودی و هلاکت در نیاورد؛ این محاله.

شاخه‌ای که از ریشه‌اش جدا شده؛ شاخه‌ای که از ریشه درخت جدا شد می‌خشکد و عاقبت در آتش می‌سوزد. اینکه تو آتش می‌سوزد؛ خودش نمی‌فهمد چرا تو آتش می‌سوزد؛ یعنی این شاخه درخت که جدا شده است خود نمی‌فهمد چرا می‌سوزد؛ این آتش از کجا در او راه پیدا کرده؛ اما اون آدم خردمندی که کنار ایستاده است و از اوّل تا آخر مطلب را مشاهده می‌کند، او می‌فهمد؛ این آتش و سوختن معلول جدا شدن از ریشه است. چون از ریشه جدا شده است، از نظام طبیعی خود جدا شده است؛ باید بسوزه؛ این خودش نمی‌فهمد. و ما اگر در زندگی ملّت‌هایی که فقط دنیاداری را هدف‌گیری کرده‌اند و هیچ همّی جز اشباع شهواتشون ندارند؛ اصالت لذّت در عالم قائلند که اصل در زندگی شهوت است و اشباع شهوات؛ اگر ما در زندگی اینها عمیقاً تأمل کنیم؛ خواهیم دید که در آتش ناملایمات و معیشتِ ضَنک می‌سوزند و خود هم نمی‌فهمند چرا می‌سوزند و دیگران هم که مطالعه‌شون ناقص باشد در زندگی اینها؛ چه بسا پیش خود بگن نه؛ زندگی مرقّه‌ی دارند. زندگی مرقّه‌ی دارند. به فرض که مؤمن به خدا هم نیستند مؤمن به پیغمبر هم نیستند؛ این مبانی دینی که ما داریم را ندارند و در عین حال زندگی مرقّه‌ی دارند؛ ولی خیر؛ این مطالعه سطحی است. بله به قول معروف اونی که از دور دستی بر آتش دارد اینجوریه وّا محال است کسی از اون نظامی که خلقت پیش پای موجود قرار داده خارج بشود و روی خوش ببیند در عالم. همون‌ها معیشتِ ضَنک دارند؛ همون‌هایی که نظر ما معیشت مرقّه‌ی دارند؛ همون‌ها معیشتِ ضَنکی دارند. عمده معیشتِ ضَنک در آتش حرص می‌سوزند؛ خود آتش حرص، آتش آز و طمع در آدم بیفتد آرامش روحی را ازش بر می‌دارد؛ علل دوام فعالیت، علل دوام دوندگی، انباشتن روی

هم، تکاثر اعصاب خرد شده، کوفته شده، ازبین رفته. چون انسان که حیوان نیست که فقط با همان اشباع شهواتش درست بشه تأمین بشه. بالآخره انسان است. انسان باید یک سلسله کمالات معنوی باید تأمین کند تا کیف کند از زندگی؛ و آلا مانند یه گوسفند نمی‌تواند زندگی کند انسان. حساب گوسفند و الاغ از انسان جداست؛ بله یه گوسفندی یه الاغی همین که یه تخت نرمی داشته باشد طویله گرمی و بعدم یه من جو در مقابلش بریزند و یه ماده‌ای از جنس خود این تأمین. این یه الاغی تأمین؛ انسان ممکن نیست. انسان روحی دارد؛ دریایی موج، اقیانوسی ژرف و عمیق و مواج با این‌ها سیر نمی‌شود؛ فقط شکمش سیر بشود و دامنش اشباع بشود و وقتی حریفی پیدا کرد و رقیبی پیدا کرد تو سر و کله او بکوبه، شکمش را پاره کنه و دیگه این خوش زندگی کنه؛ ممکن نیست؛ این زندگی خوش نخواهد داشت؛ ولو اگر به نظر مردم خام شاید فکر کنن زندگی خوش دارند؛ ولی برای خودش زندگی خوش نخواهد بود.

بله وقتی آمار که می‌دهند سه میلیارد و هفتصد میلیون جمعیت روی زمین باشه نیمی این‌ها در زمین در گرسنگی و بیماری دست و پا می‌زنند. نیمی از این جمعیت از گرسنگی می‌میرند در این دنیا و در میان میکروب‌های بیماری غوطه‌ورند؛ می‌میرند. و نیمی دیگه بله مشغول عیش و نوششان. آیا نیم دیگه کیف می‌کنند از زندگی با دیدن اینکه نیمی از مردم از گرسنگی دست و پا می‌زنند و در بیماری‌ها غوطه‌ورند اینها زندگی مرقه خواهند داشت؟ این ممکن نیست این همه کشتارها در دنیای متمدن؛ این زندگی مرقه است؟ اینها زندگی خوش می‌گذرانند؛ آیا انسان با هرزگی، با بی‌عفتی، با بی‌بند و باری؛ می‌شود زندگی خوش داشته باشه؟ حتماً نخواهد داشت؛ بله لذا می‌نویسند که؛ «شیشه‌اتاق رئیس جمهور آمریکا ضد گلوله شد». این از ترسه؛ وقتی شیشه‌اتاق خودش را ضد گلوله کرده می‌ترسه دیگه. وقتی قرار شد یه شخصیتی در عالم با ترس

زندگی کند وای به سائرین دیگه. آیا این زندگی می‌شود ضَنک نباشد؟ یا مثلاً نوشته‌اند؛ «بازرگانان آمریکایی در سال دویست و پنجاه میلیارد تومان خرج می‌کنند که از سوء قصد جنایتکاران محفوظ بمانند». دویست و پنجاه میلیارد تومان در سال خرج کنند تا از سوء قصد جنایتکاران در امان باشند! خب این زندگی مرقّه که نیست؛ این زندگیه معیشت ضَنکه؛ همین که قرآن فرموده: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً﴾^۲؛ خب خلیله پس بنا بر این ممکن نیست کسی موجودی از نظام طبیعی خارج بشود؛ در عین حال روی خوش ببیند در عالم. اما اینها که مطالعه سطحی می‌کنند پیش خود فکر می‌کنند؛ نه؛ زندگی مرقّه‌ی خوشبحالشون انقدر پول دارند؛ انقدر ثروتمندند یا فرضاً به کره ماه رفتند یا به مریخ رفته. به صرف رفتن کره ماه و مریخ فرضاً بشر رفت کره ماه؛ این زندگی که در کره زمین دارد این خواهد بود؛ هیچ فرق نمی‌کند. الآن در کره زمین چه کار کرده بشر؟ مثلاً چی کار کرده جز اینکه زندگی پر وحشت ایجاد کرده؟ همین بشر است به اونجا می‌رود. اونجا هم رفت همین بساط پهن خواهد بود؛ هیچ فرق نمی‌کند. به قول معروف به هدهد گفتند: لانه‌ات بو می‌دهد. هی لانه عوض می‌کرد؛ از این لانه به آن لانه. عاقبت گفتند که؛ خودت بو می‌دهی که لانه‌ات را هم بد بو می‌کنی. خود را عوض کن؛ خود را که عوض کردی به هر جا رفتی خوش بو خواهی بود. حالا این بشر خودش بو می‌دهد. اصلاً بله بشری شده شهوت پرست و شهوت‌ران؛ به هر جا برود همین بساط پهن خواهد شد. پس منظور اینکه قرآن هم فرمود؛ ﴿وَأْمَلِي لَهُمْ﴾؛ یعنی مردم مجرم بالأخره باید به معیشت ضَنک و بدبختی مبتلا بشوند؛ منتها دستگاه خلقت مهلتی می‌دهد. دستگاه خلقت املاء می‌کند؛ املاء

یعنی امهال؛ یعنی مهلت دادن؛ ﴿وَأْمَلَىٰ لَهُمْ﴾. یک مهلتی داده می‌شود ولی اینجور نیست که به سزا و جزا و کیفر نرسد نه؛ ﴿وَأْمَلَىٰ لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾. و به همین جهت قرآن کریم آیات زیادی در این رابطه دارد؛ ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾^۳؛ یعنی مردم عاقل متوجهند هیچ قدرت و قانونی نمی‌تواند در مقابل برنامه خدا عرض اندام کند؛ عرض وجود و هستی کند؛ نمی‌شود و گمون نشود که صحنه‌های مخالف، مثلاً العیاذبالله خدا را به زانو در می‌آورند؛ عاجزش می‌کند، رشته نظم عالم از دست او در می‌رود، شیرازه از هم پاشیده می‌شود، دیگه قدرت انتظام نظم عالم نداشته باشه؛ اونکه محال است ﴿إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا﴾^۴؛ یعنی تمام صحنه‌ها با پیش بینی‌های عالمانه و حکیمانه او تقدیر و تنظیم می‌شود؛ تمام نقشه‌ها، منتها صحنه‌های امتحانی پیش می‌آورد؛ ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^۵؛ آیا اون قدرتی که نطفه انسان را؛ نطفه بی‌عرضه انسان را منعقد می‌سازد؛ اون قدرتی که شیارهای مغزی این انسان را تنظیم می‌کند؛ خون در رگ‌هایش به جریان می‌افکند علی‌الدوام به به او حیات می‌دهد، جان می‌دهد، نفس می‌دهد، فکر و اندیشه می‌دهد؛ آیا اون قدرت نمی‌تواند یک لحظه امساک فیض کند از عطا و بخشش دست نگه بدارد؟ همین که یک لحظه امساک فیض کرد تمام عالم به دیار عدم رهسپار می‌شود؛ نمی‌تونه چنین کاری کند؟ همون کسی که یکی یکی می‌میراند؛ یکی اینجا افتاد، یکی اونجا افتاد؛ همین الان نمی‌تواند همه ما را بمیراند؟ همین الان همون قدرتی که یک نفر رو همون جا انداخت یکی رو اونجا انداخت همین الان اراده

۳. سوره مبارکه فاطر/ آیه ۴۴

۴. سوره مبارکه فاطر/ آیه ۴۴

۵. سوره مبارکه ملک/ آیه ۱۴

کند؛ همه نفس‌ها بند بیاد؛ همه بشر افتادن اجساده مرده و بی‌جان می‌شود دیگه. پس او این قدرت را دارد

دیگه ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾.

این لامپ‌ها روشنه مثلاً جلال و جبروتی دارد مثلاً. این جلال و جبروت تا کی در این لامپ است؟ تا زمانی

که این لامپ مادامی سیم برق متصل است و از مجرای سیم اتصال دارد به کانون برق. مادامی که اتصال دارد

این هم برای خودش جمال و جلال و جبروتی دارد؛ به محض اینکه سیم برق منقطع شد هیچ چی دیگه اینجا

روشنایی نیست؛ تمام جلال و جبروت این لامپ‌ها از بین رفت. اساساً شعله لامپ استقلالی از خود ندارد؛

واقعیتی به جز اتصال به کانون برق ندارد؛ به محض انقطاع معدوم است؛ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۶

اونوقت ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾^۷؛ علی الدوام در حال مدد دادن است. علی الدوام مدد می‌رساند؛ به اینکه

مدد منقطع شد از کانون نور همه جا خامد^۸ است و خاموشه. لذا از زبان موسی بن عمران ﴿قَرَأَن نُّقِلَ﴾ می‌کند

که به خدا عرض می‌کند: ﴿قَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالاً فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۹؛

خدایا تو داده‌ای به فرعون زینت و آرایش دنیا داده‌ای، مال و جاه داده‌ای که موجبات اضلالِ بندگان را فراهم

کرده. بله؛ تو داده‌ای. درسته؛ یعنی همه چیز از خداست منتها خدا صحنه‌های امتحانی خدا پیش می‌آورد در

۶. سورة مبارکه نور / آیه ۳۵

۷. سورة مبارکه الرحمن / آیه ۲۹

۸. خاموش، آرمیده، مُرده

۹. سورة مبارکه یونس / آیه ۸۸

این عالم اختبار و عالم امتحان و اختبار ﴿لَنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾^{۱۰} تا ﴿لِيَمِيزَ اللَّهُ خَبِيثَ مِنَ

الطَّيِّبِ﴾^{۱۱} تا زشت‌سیرتان از نیک‌سیرتان جدا شوند.

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾^{۱۲}؛ اون کس که به حیات ابدی می‌رسد با دلیل و

برهان و اختیاری خودش برسه؛ اون کسی هم که به بدبختی بیفتد با دلیل و برهان اختیاری خودش بیفتد.

بله این آیاتی که عرض شد با تناسب آیاتی که قبلاً عرض شد ﴿وَأَمَلَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾. ﴿وَأَمَلَى

لَهُمْ﴾؛ که خلاصه نشان می‌دهد موجودات منحرف و مردم مجرم حتماً به کیفر اعمالشون دیر یا زود می‌رسند؛

منتها مهلتی خدا در عالم به انسان‌های مجرم می‌دهد شاید یه تنبّهی پیدا کنند.

بعد خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ شده؛

﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ﴾

حالا که فرمان خدایت اینه یعنی تعجیل در عقوبت نمی‌کنه؛ تأخیر دارد در عقوبت برای دسته‌ای؛ حالا اگر

ناملایماتی پیش می‌آید، مشکلاتی پیش می‌آید؛ صابر باش. تحمل مشکلات و مشقات بنما. صابر باش. صبری

هم که در منطق اسلام و قرآن است با صبری که غالباً در اذهان مردم راه یافته است و خیلی معنای ضدّ

اسلامی دارد اون نیست. کسی گفته بشود صبر یعنی اینکه راکد بودن و خامد بودن و در گوشه‌ای نشستن و

دست روی دست نهادن و کار را به خدا حواله کردن؛ بلکه کار به خدا حواله شود و بعد تن در مقابل ستم دادن؛

این‌ها رو خیال کردند صبر معنایش اینه؛ این معنای ضد اسلامیّه؛ اصلاً یعنی منافاته با تربیت اسلامی دارد. نه

۱۰. سورة مبارکه كهف/ آیه ۷

۱۱. سورة مبارکه انفال/ آیه ۳۷

۱۲. سورة مبارکه انفال/ آیه ۴۲

صبری که گفته می‌شود در اسلام؛ یعنی در نیل به هدف ثابت ماندن و از مسیر هدف منعطف نشدن؛ ولو هر گونه مشکلاتی هم که پیش آمد در راه نیل به هدفش ثابت و مستقیم بماند. منتها باید تشخیص بده در این راه چه طور ثابت بمانه تا به هدف برسه؛ این تشخیص می‌خواد. کما اینکه شجاعت هم معنایش این نیست که مردم خیال کردند شجاعت یعنی همش داد کشیدن و فریاد کشیدن و زور بازو به خرج دادن و می‌زنم می‌کشم له می‌کنم؛ این هم شجاعت نیست. نه شجاعت هم؛ یعنی در راه رسیدن به مقصدش ناتوانی از خود نشون ندهد. ناتوانی نشون ندهد. این ناتوانی نشون ندادن گاهی مستلزم تحمّل مصائبه. ناتوانی نشون ندادن در راه نیل به هدف گاه مستلزم تحمّل مصائبه؛ مثلاً ما می‌بینیم که قرآن کریم صبر را در میدان‌های جهاد نشون می‌دهد؛ اصلاً صبر را در میدان‌های جهاد نشون می‌ده؛ در عین حال که سرباز سرباز مجاهد است می‌گوید سرباز سرباز صابر به سرباز مجاهد می‌گه صابر لذا قرآن می‌فرماید: ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾^{۱۳}؛ فرموده اگر شما بیست نفر سرباز صابر داشته باشید؛ در مقابل دویست نفر می‌ایستید. اگر چنانچه صد نفر باشید؛ در مقابل هزار نفر می‌ایستید. ملاحظه می‌فرمایید در اینجا قرآن کریم صابر تعریف کرده. صبر را در میدان جهاد نشان می‌دهد؛ یعنی خیال نکنید اینجا صبری که می‌گیم؛ یه گوشه بشینید و کاری نداشته باشید یه گوشه بشینید و کاری نداشته باشید کارها رو بخدا حواله کنید خودش درست می‌شه؛ اینجور نباشه. می‌گه اگر در میدان جهاد سربازی چنانچه صابر شد در مقابل دویست نفر بیست نفر این صابره.

۱۳. سوره مبارکه انفال / آیه ۶۵

و از اون طرف شجاعت را ما می‌بینیم دربارهٔ امام امیرالمؤمنین (ع) یک دوره‌ای دارد که در میدان‌های جنگ وارد شده است و شمشیر به دست است فریاد الله اکبرش تار و پود دل‌های سلحشوران عرب را می‌لرزاند؛ یک صحنه اینجوری داره. ولی بعد از وفات پیغمبر اکرم (ص) صحنه سکوت مطلق دارد. آیا شجاعت در کدام صحنه بیشتر جلوه کرده؟ اگر عرض کنیم که شجاعت امیرالمؤمنین (ع) بعد از وفات پیغمبر (ص) در دوره بیست و پنج ساله سکوتش بیشتر جلوه کرده، شجاعتش تا اون صحنه‌های میدان جنگ دروغ نگفته‌ایم. اغراق نگفته‌ایم. راست گفته‌ایم. و واقعاً شجاعت امیرالمؤمنین (ع) بعد از وفات پیغمبر (ص) بیشتر جلوه کرده تا در زمان پیغمبر در میدان جنگ بدر و احد و احزاب و حنین و خیبر؛ اونجا هم شجاعت داره. اونجا شمشیر به دسته دفاع از حریم دین کرده. اون مقداری که دفاعش از حریم دین بعد از پیغمبر اکرم (ص) در دوره بیست و پنج ساله سکوتش بوده؛ در میدان‌های جنگ نبوده. اون شجاعتی که در این دوره نشان داده در اون دوره نشان داده نشده. اینجا شجاعت بود؛ یعنی همون وقتی که حمله کرده‌اند به خانه‌اش که آتش بزنند خانه‌اش را. حتی به جایی برسد که اسائهٔ ادب به همسر بزرگوارش بشود و بعد مرد از جا برنخیزد؛ این شجاعت است. مرد این هم مردی مانند علی (ع) که همسر بزرگوارش مانند صدیقهٔ کبری (ع) مورد اسائهٔ ادب واقع بشود؛ به طوری که بچه‌اش در رحمش کشته شود، پهلویش شکسته شود؛ ولی در عین حال مرد از جا برنخیزد دست به شمشیر نبرد؛ این خیلی شجاعه. که اگر در اون موقع از جا برمی‌خاست گلوی اون‌ها رو هم می‌گرفت و می‌فشارد ناتوانی از خود نشون داده بود. ناتوانی نشون داده بود؛ یعنی در راه نیل به هدف نتوانسته بود که شجاعت نشون بدهد؛ تحمل نشون بدهد. این رو تشخیص داده بود؛ اگر می‌خواد به هدف برسه باید سکوت کنه؛ والا اگر شمشیر به دست بگیرد می‌تواند از خون اون‌ها زمین را مالا مال کند، مسند ریاست را هم بگیره؛ ولی هدف از بین رفته؛

این ناتوانی نشون داده شده بود. توانایی و کمال قدرت و کمال شجاعت در همین جا نشان داد؛ دید که نیل به هدف مستلزم سکوت مطلق است و سکوت کرد و هرچه گفتند دیگران، از جا تکون نخورد؛ این شجاعته.

پس شجاعتی که گفته می شود اشتباه نشود زور بازو مقصود نیست. شکم پاره کردن، سر بریدن، داد کشیدن، بی هدف به میدان ها حمله بردن؛ نه این شجاعت نیست. این گاهی احساساتیه. یه وقتی غروری هم می گیره و تعصبی هم دنبالش هست؛ و محرک براش اینهاست. اما شجاعت اینکه تشخیص بدهد از چه راهی برود به هدف خواهد رسید؛ در اون راه هر بلایی هم بر سرش بیارد بله اونجا تحمل کند؛ این شجاعته. صبر هم همینه.

به پیغمبر اکرم ﷺ اون زمان گفته اند؛ یعنی چون بناست عقوبت تأخیر بیفته؛ عقوبت مجرمین که نسبت به تو اسائه ادب دارند، نسبت به تو همه ناملایمات را تحمیل می کنند، خاکستر بر سرت می ریزند، سنگ به پیکر مطهرت می زنند، عبا را می پیچند دور گردنت توی کوچه ها می کشانند، روی خاک ها می کشند؛ حالا قدرت مادی نداری قدرت معنوی داری؛ یعنی می توانی نفرین کنی مانند جناب نوح اونها رو معدّبشون کنی به عذاب الهی؛ ولی نه از این قدرتم استفاده نکن. از این قدرتم استفاده نکن. فعلاً مصلحت بر اینه که در برابر همه ناملایمات تحمل کنی تا وقتش برسه؛ اون وقتش هم که رسید جنگ بدر و حنین و احزاب پیش آمده. یعنی باید در هر وقتی از یک راه صبر را نشان بدهی؛ صبر گاهی مستلزم سکوت است، گاهی مستلزم قیامه. هر دو صبر است. شجاعت گاهی مستلزم سکوت است؛ گاهی مستلزم قیامه. شمشیر به دسته. وقتی علی ۷۰ شمشیر به دست هم که می شود؛ اون زمانش طوری می شود که با کفّار نباید بجنگه؛ باید شمشیر را بر گردن اون مردمی فرود بیاورد که مسلمان نماهایی هستند پیشانی پینه بسته، همه هم حافظ قرآن، برگردن اون ها فرود بیاورد. اینم هر دو شجاعته؛ هم اون سکوت بیست و پنج ساله اش که دم نزد شجاعت است و صبر حکیمانه

است. اون وقت هم که رسیده به حکومت همه مردم داد می‌زنند کشتن قرآن خوان‌ها سزاوار نیست مسلمان نماز خوان؛ فرمود: «نه من باید چشم فتنه را برکنم. جز من کسی نمی‌تواند از این راه قدم بردارد». بله همش شجاعت؛ زمان پیغمبر اکرم ﷺ با کفار می‌جنگد شجاعت، بعد از پیغمبر ﷺ سکوت مطلق دم نمی‌زند شجاعت، بعد از بیست و پنج سال به حکومت می‌رسد و با مسلمان‌نماها می‌جنگد و همه اش شجاعت؛ منتها باید تشخیص بده در هر زمانی از چه راهی باید حرکت کنه. صبر را هم مصداقش روشن معین بشود. پس ﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ﴾ حکم خدایت اینه؛ ﴿وَأْمَلَىٰ لَهُمْ﴾ باید حکم خدایت املاء است و امهال است؛ مهلت دادنه. این حکم خدا اینه؛ پس صابر باش در مقابل حکم خدا تحمل مشقات کن.

﴿وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوتِ﴾

مانند یونس نباش. به پیغمبر اکرم ﷺ خطاب شده؛ مانند حضرت یونس نباش. ﴿كَصَاحِبِ الْخُوتِ﴾؛ مانند رفیق ماهی نباش؛ ﴿كَصَاحِبِ الْخُوتِ﴾ مراد از صاحب حوت؛ حوت؛ یعنی ماهی. صاحب حوت؛ یعنی رفیق ماهی. مراد از رفیق ماهی حضرت یونس ۱۰ که از پیغمبران بزرگوار است. حضرت یونس ۱۰ ترک اولایی صادر شده از حضرت یونس ۱۰ ترک اولاش این بود که بله وقتی دعوت کرد مردم را به سوی خدا و ایمان و تقوا ۳۰ساله بود وارد شد در میان جمعیت و از طرف خدا مأمور به دعوت شد و ۳۳سال هم در میان این مردم فریاد دعوت خود را سر داد اما ایمان نیاوردند در مقابلش تسلیم نشدند و خشمگین شد و ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا﴾^{۱۴} «ذا النون»؛ هم باز حضرت یونس ۱۰ که از میان جمعیت خشمگین بیرون آمد. اینجا ترک

۱۴. سوره مبارکه انبیاء/ آیه ۸۷

اولا همین بود که صابر نشد. زیاد زیاد صبر نکرد در مقابل مشقاتی که مردم برش وارد می‌آوردند. ۳۳ سال دعوت کرد و ابلاغ کرد و فریاد کشید؛ مردم را به سوی خدا و حق دعوت کرد؛ ولی زیر بار نرفتند. بهتر این بود که بیشتر صبر و حوصله به خرج می‌داد؛ بهتر این بود؛ نه اینکه معصیتی شده باشد. نه از میان مردم بیرون رفتن معصیت نبود؛ بهتر این بود که بیشتر می‌ماند به قدری صبر بیشتری نه اینکه معصیتی شده باشد. نه از میان مردم بیرون رفتن معصیت نبود ولی بهتر این بود که بیشتر می‌ماند و صبر بیشتر و حوصله بیشتر نشان می‌داد و این نشان نداد این صبر و حوصله را. خشمگین شد بر مردم؛ «مُغاضباً»؛ برای خدا هم غضب کرد بر مردم. در راه خدا غضب کرد. بیرون آمد، اعراض کرد از مردم و نفرین کرد به حال مردم. وقتی از میان مردم رفت و نفرین کرد دربارهٔ مردم مجرم نفرین پیغمبر هم مؤثر واقع شد در پیشگاه پروردگار و خدا بلا برایشون نازل فرمود؛ منتها به مرد عالمی بود در میان این جمعیت، اون زود دست و پایی کرد و مردم رو دور خودش جمع کرد؛ گفت: پیغمبر بزرگ خدا نسبت به شما معرض شده و از میان شما بیرون رفته است. زیاد او را به ستوه آورده‌اید؛ رفته و نفرین کرده؛ مطمئن باشید بلا بر شما نازل می‌شود؛ منتها تا زوده به فکر بیفتید چاره‌اندیشی کنید تا بلا نیامده علاج واقع قبل از وقوع بنمایید. این ها خب قبول کردند تحت تأثیر موعظه او واقع شدند و گفتند: چی کار کنیم؟ به اون‌ها گفت: اون روزی که وعده داده باید بلا اون روز همه از خانه‌ها بیرون بیایید و تو بیابان و دامنه کوه، اول صبح بچه‌ها رو از مادرها جدا کنید؛ بچه‌ها یک طرف و مادرها یک طرف. حیوانات را هم بیاورید؛ بچه‌ها و حیوانات یک طرف و مادرها شون. یک طرف بچه‌ها در فراق مادرهاشون ناله کنند؛ مادرها در فراق بچه‌ها زاری داشته باشند؛ شما هم ضجّه و شیون کنید و توبه کنید تا خداوند بلا را برگرداند. و بلا هم آمد تا بالای سرشون هوا گرد و غبار گرفت و منقلب شد و طوفان در فضا پیچید و و رنگهای

اینها دگرگون شد و منظرها همه برگشت و چهره‌ها همه زرد شد، بدن‌ها به لرزه درآمد؛ معلوم شد بلای خدا نازل می‌شود. طبق تعلیم اون عالم بنا کردند توبه کردن، تضرع و زاری؛ تا کم کم بلا از بالای سرشون رد شد؛ که خدا هم می‌فرماید: ﴿ فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةً آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾^{۱۵}؛ چون توبه‌کار شدند بلا رو برگردوندیم. خب این جمعیت بر اثر تعلیم اون عالم از بلا جستند اما جناب یونس کجا رفت؟ او که از میان مردم بیرون رفت خشمگین رفت کنار دریا. دید کشتی آماده است و نشسته‌اند در میان کشتی جمعیتی و آماده حرکت. از اونها تقاضا کرد که من هم با شما باشم. خب اونها هم راه دادند در میان کشتی و نمی‌شناختند او را که پیغمبر بزرگوار خداست؛ اما از سیمایش می‌دیدند آثار صلاح و تقوا ازش نمایانه؛ مورد احترام قرار دادند، مقدّمش را گرامی شمردند. درمیان کشتی نشستند تا رسید وسط دریا. وقتی رسید وسط دریا، دریا طوفانی شد کشتی در اضطراب افتاد و از هر طرف امواج سرازیر شد به سمت کشتی دیدند نزدیک غرق شدن؛ چاره‌ای نیست جز اینکه سبک کنند کشتی را. خب باید کسی را از مسافرین در دریا بیندازند که کشتی سبک بشود؛ اون هم به قید قرعه. حالا چه کسی را بیفکنند؟ قرعه کشیدند به نام حضرت یونس ۷ درآمد. ترکِ اولایی در پیشگاه پروردگار انبیاء که مرتکب می‌شوند؛ اولاً این بود که یه کم بیشتر صبر می‌کردند؛ زودتر از میان مردم درآمد و زودتر غضب کرده بر مردم. حالا اینجا بعضی می‌گویند بعیده با یک نفر تو دریا انداختن کشتی سبک بشود شاید این سرنشینان کشتی معتقد به ربّ النوع بوده‌اند؛ معتقد به ارواح انواع بوده‌اند. عقیده‌ای بود در میان مردمی و برای هر چیزی ربّ

۱۵. سورة مبارکه یونس / آیه ۸۹

النَّوعِ قَائِلٌ بَوَدْنَد؛ برای دریا هم رَبَّ النَّوعِ قَائِلٌ بَوَدْنَد و هر وقت دریا طوفانی می شد می گفتند دریا خشم کرده بر ما؛ برای اینکه راضیش کنیم یه قربانی تو دریا می افکندند. با انداختن قربانی می گفتند اون رَبَّ النَّوعِ راضی می شه از ما؛ دیگه رفع بلا می شه. اینجا هم دیدند طوفانی شده دریا. بعید نیست که بگوییم اون جمعیت به رَبَّ النَّوعِ معتقد بودند و طوفان را معلول خشم رَبَّ النَّوعِ می دانستند. گفتند یه نفر باید قربانی بدیم که آرام بشود. بعد قرعه هم به نام جناب یونس درآمد. او را بیفکندند؛ دیدند نمی شه؛ او شخصیت محترمی که مهمان آمده در میانشان او را در دریا بیفکندند. گفتند بار دیگه قرعه می کشیم بار دیگه قرعه باز به نام حضرت یونس درآمد. تا سه مرتبه این قرعه تکرار شد. سه مرتبه بار سوم هم به نام حضرت یونس ۷ درآمد. حضرت یونس متوجه شد که مسئله سری در کار است و مصلحتی در پیشگاه خداست؛ متوجه ترک اولای خود شد که معلوم می شود بیرون آمدن من از میان جمعیت و نفرین کردن من بر اون ها ترک اولا بوده؛ بهتر این بوده که بمانم در میان مردم چون بیرون آمده ام؛ باید گوش مالی داشته باشم. حالا این خودش آمد در صدر کشتی و خودش را انداخت در آب. عده ای فرمودند که نه. دیدند چاره ای نیست؛ خود رو در اختیار اون ها گذاشت و اون ها آوردند یونس را در میان دریا افکندند. حالا یا طوفانی شد یا بنا به بعضی از نقل ها ماهی بزرگی مانند کوهی آمد راه را بر کشتی بست دهان باز کرده به سمت سرنشینان کشتی و دیدند باید کسی در میان دهان او افکنده بشود تا برگردد. این بود که حضرت یونس ۷ به هر حال میان دریا افکندند و اون ماهی دهان باز کرد و بلعید جناب یونس ۷ را به فرمان خدا؛ منتها با این شرط که هضمش نکند، استخوان های او را در هم نشکند.

تحت اراده خالق است که قرآن هم می فرماید: ﴿إِنَّ يُونُسَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿۱۰۱﴾

فَسَاهِمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿١٦﴾ اینجا قرعه کشیدن به نامش و قرعه به نام او در آمد ﴿فَسَاهِمَ فَكَانَ مِنَ

الْمُدْحَضِينَ ﴿فَالْتَقَمَهُ الْحَوْتُ وَهُوَ مَلِيمٌ﴾^{۱۷}؛ ماهی در کام خودش کشید و بلعید او را و در میان دریا در

شکم ماهی که افتاد؛ ماهی در شکمش گرفت و در ظلمات سیر می‌داد در ظلمات دریا جناب یونس را سیر

می‌داد و قرآن هم فرمود: ﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾^{۱۸}.

در میان سه ظلمت و سه تاریکی جناب یونس محکوم به زندان شده ظلمت شب و ظلمت دریا و ...

﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾

در میان سه ظلمت و سه تاریکی جناب یونس محکوم به زندان شده ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت

شکم ماهی در میان این ظلمات ناله‌اش بلند شد به درگاه پروردگار ﴿فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ﴾^{۱۹}؛ ما هم پذیرفتیم حالا چون از در تسبیح در آمد و از در

توبه و تضرع درپیشگاه ما درآمد. از آن ترک اولایش توبه کار شد ما هم پذیرفتیم؛ ﴿فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ

مِنَ الْغَمِّ﴾^{۲۰}؛ بعد دستور دادیم که همون ماهی بعد از سه روز یا چهل شبانه روز که در میان دریا نگهش

داشته در ساحل بیفکند او را؛ ﴿فَنَبِّذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ﴾^{۲۱} ماهی هم به فرمان خدا بعد از این مدت که

۱۵. سورة مباركة صافات/ آیات ۱۳۹ تا ۱۴۱

۱۶. سورة مباركة صافات/ آیات ۱۴۱ و ۱۴۲

۱۷. سورة مباركة انبياء/ آية ۸۷

۱. سورة مباركة انبياء/ آية ۸۸

۲. سورة مباركة انبياء/ آية ۸۸

۳. سورة مباركة صافات/ آية ۱۴۵

منقضی شد سمت ساحل آمد و همونی که بلعیده بود تحویل داد. انداخت در ساحل و کنار دریا؛ حالا که افتاده در شکم ماهی که یه مدتی بوده؛ پوستش از بین رفته، گوشتش از بین رفته؛ ولی استخوانش هضم نشده. انداخت در کنار ساحل خب بعد آفتاب بهش بتابد می‌سوزد، سرما اذیتش می‌کند، پناهی می‌خواهد؛ ﴿فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ﴾؛ او را افکندیم به بیابان خشک و بی‌آب و گیاهی؛ در حالی که مریض بود. بیمار بود. خب معلوم دیگه مریضه دیگه. از شکم ماهی در آمده بیرون. مدتی بوده در اونجا پوست از بین رفته و یه تکه گوشتی مختصر گوشتی و استخوانی خب این «سقیم»^{۲۲} است؛ احتیاج به پناهی؛ خب پناهش چیست؟ ﴿وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ﴾^{۲۳} بوته کدو را ما رویندیم؛ در کنارش بالا آمده و سایه براش گسترانیده که در سایه این بوته کدو باشد و بعدش از همین کدو ارتزاق کند. هم سایه برش بیفکند و هم اینکه ارتزاق کند از این کدو.

مدتی ماند و بعد حالش به جا آمد و بعد عرض کرد: ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾^{۲۴} بعد بهش گفتیم حالا برگرد؛ برو در میان قومت؛ اونها توبه کار شده‌اند. به صراط ایمان آمده‌اند و انتظار تو را دارند. آرزومندند که برگردی در میانشون؛ دیگه ازت تبعیت کنند. این بود که آمد در به سمت مردمش و مردم هم با استقبال با روبرو شدند و استقبالش کردند و و ازش تبعیت و پیروی کردند.

۴. بیمار

۴. سورة مبارکه صافات/ آیه ۱۴۶

۵.

حالا اینجا منظور اینکه به پیغمبر خطاب می‌شود؛ ﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ﴾؛ حالا در مقابل فرمان خدایت صابر باش. خدا اگر به مجرمین مهلت داده است و در اثر این مهلت به تو می‌تازند از جا بر نخور و نفرین برشون نکن. خشم برشون نکن. غضبناک نباش. صبر کن؛ عالم، عالمِ صبر و تدریجه. گُل، با صبر گُل می‌شود. هسته خرما با صبر درختی بارور می‌شود. نطفهٔ انسان با صبر، انسانی متفکر می‌شود. درندگان با صبر آدم می‌شوند؛ پیغمبر اکرم ﷺ درنده‌ها را با صبر آدمشون کرد. راستی درنده بودند؛ این عربی که انسان وقتی در تاریخشون مطالعه بکند قبل از اسلام به قدری وحشی باشند که دختر خود را زنده زنده در خاک کند؛ زنده زنده به گورش کند. دنبال موش صحرایی بدوَد چند کیلومتر بعد مدتی هم با او بازی کند بعد بخورد اون موش را؛ و اگر کسی مزاحمش شد شکمش را پاره کند؛ این چنین موجوداتی را پیغمبر با صبر با خُلقِ حَسَن آدمشون کرد. عجیب انسان شدند؛ مَثَلِ اعلاء شدند در انسانیت؛ رسیدند به اون درجه‌ای که چشم‌ها رو خیره کردند؛ با جلالشون، با عظمتشون، با اخلاقشون که پا روی همه چیز گذاشتند که خودشون رو به قُرب خدا برسانند و بله این‌ها رو آدم کردن صبر می‌خواد. و لذا به جناب نوح ۷ وقتی خشم کرده بود بر قومش نفرین کرد؛ فرمودند که؛ خرما بکار. این خرماها رو بکار تا درخت بارور بشود اونوقت بله یعنی بگو این خرما هسته است بر می‌گردد باصبر خرما می‌شود؛ تو هم باید تحمل کنی انسان درنده‌ای بشود انسان؛ تحمل می‌خواهد. این‌ها رو بگیر بعد بکار؛ هفت مرتبه هفت مرتبه هسته بکار تا خرما بشه؛ دوباره بکار بعد از هفت مرتبه که روی صلاح درشون نیست؛ اون وقت بلا برشون نازل شده.

اینجا هم بر پیغمبر اکرم خطاب شده ﴿فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْخُوتِ﴾؛ مانند رفیق ماهی جناب یونس نباشی که؛ زود از جا در رفت در مقابل مشقاتی که از قوم می دید صابر نشد ترک اولی کرد؛ ﴿إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾. در شکم ماهی ندا سر داد در حالتی که بله کظم غیظ کرده بود خشم خود را فرو می خورد یا مغموم بود در این حالت که هم و غم برش احاطه کرده بود ندا سرداد داد که؛ ﴿أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾.

﴿لَوْ لَا أَنْ تَدَارِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ﴾؛

اگر چنانچه که توفیق شامل حالش نبود که توبه کار بشود؛

﴿لَنُبَذَّ بِالْعَرَا ۖ وَهُوَ مَذْمُومٌ﴾

او را می افکندیم در بیابان خشک بی آبی که مورد مذمت واقع بشود؛ دیگه مورد لطف خدا واقع نشود؛ اگر توبه کار نبود؛ ولی نسیم توفیق وزید و از در توبه وارد شد. و لذا از ترک اولایش توبه کرد؛ ما هم او را پذیرفتیم. حالا در اون آیه هم دارد؛ می فرماید: ﴿فَلَوْ لَا أَنْ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ۖ لَلْبَثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾^{۲۵} اگر تسبیح کار نبود تا روز قیامت تو شکم ماهی می موند؛ اما چون مسبح بود دیگه از اون عذاب تخفیف داده شد؛ بنا نشد تو شکم ماهی تا روز قیامت بماند؛ تخفیف دادیم. محکومش کردیم به اینکه تو بیابان خشکش بیفکنیم منتها اگر توبه کار نبود اون درخت کدو هم نمی روید؛ اما چون از در توبه درآمد و لذا اون بوته کدو را

۶. سوره مبارکه صافات/ آیات ۱۴۳ و ۱۴۴

رویانیدیم که سوزش آفتاب برش صدمه‌ای نزنه. بعد وقتی به حال آمد زیر آن درخت کدو؛ خدا کرمکی را بر اون بوته مسلط کرد و اون بوته را خورد و خشکید و افتاد. وقتی افتاد سوزش آفتاب رو احساس کرد؛ ناله‌اش درآمد حضرت یونس. فرمودند: چرا ناله می‌کنی؟ عرض کرد از سوزش آفتاب و این کدو که بهش علاقمند بودم از بین رفته. فرمودند: عجیبه! به یک کدویی که نه خودت کاشته بودی نه خودت کاشته بودی بعد از اینکه رفع حاجتم شده خشکیده؛ در فراقش ناله می‌کنی و از سوزش آفتاب دادت بلنده، پس چرا رحم نکردی بر صدهزار جمعیتی که نفرین کردی که عذاب برشون نازل بشود؟ اینها مخلوق من بودند ساخته دست من بودند؛ یعنی درسته تو پیغمبر ما هستی و نفرینت در پیشگاه ما مستجاب؛ ولی ما هم به مخلوق خود رحمت داریم، محبت داریم، هرچه بودند؛ مخلوق من بودند؛ ساخته دست قدرت من بودند؛ چطور شده از سوزش آفتاب می‌نالی از اینکه یه بوته کدویی که خودت هم نکاشته‌ای اندکی انس به او گرفته‌ای حالا از بین رفته است غمگینی خب حالا اون مخلوقی که من ساخته‌ام اونها را با دست قدرت خودم ساخته‌ام نفرین کردی که عذاب بر اونها نازل بشود؟ این خدای رحیم است و غفور است و ذوالرحمه.

﴿فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ وَفَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾ (۵۰)

بعد از همه این‌ها یونس را برگزید. به حد اجتناء رسانید؛ به مقام مقرّبت؛ بعد از مراحل توبه و این‌ها رسانید. ﴿فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾؛ او را از افراد کامل در صلاح قرار داده پس این ترک اولایی بوده انبیاء و اندکی لغزش، باینکه لغزشی نیست. خب ما می‌گیم البته دعوت خود را کرده و حالا به ستوه آمده از دست مردم، بیرون آمده از میان مردم. مُعرض شده به همین ترک اولی بوده؛ گوش مالی داده می‌شوند انبیا و مقرّبین. انسان

به حساب خودش برسه؛ این دستگاه دستکاه دقیقه؛ گوش مالی‌ها دارد، به حساب رسیدن‌ها دارد، عذاب‌های دردناک دارد؛ به هر حال.

امشب چون شبِ آخرِ دهه است ولو شب‌های دیگه هم مجلس هست؛ ولی شبِ آخرِ این دههٔ اوّل ماه صفره ما بی‌مناسبت نیست که عرض ادب به حضورِ صدّیقهٔ کبری ۷ داشته باشیم؛ چون مادرِ حسین ۷ است و صاحبِ عزا صدّیقهٔ کبری ۷ که اون شاعرِ بزرگوار می‌گوید: بعد از پیغمبر اکرم چه معامله کردند؟

و مُجَمَّعِي حَطَبٍ عَلَى الْبَيْتِ الَّذِي

لَمْ يَجْتَمِعْ لَوْ لَاهُ شَمْلُ الدِّينِ

هیزم آوردند. عجیبه! خیلی مایهٔ ننگ است در عالم اسلام؛ آدم شرمش می‌شود به دنیا عرضه کند بگوید پیغمبری آمد در میان این امتِ اونها را به سعادت رسانید، تاجِ عزّت بر سرشون گذاشت، از وحشیّت به انسانیّت آورد بعد اون اجری که به اون پیغمبر دادند هنوز آب غسلش خشک نشده ریختن درِ خانه‌اش آتش آوردند؛ هیزم آوردند درِ خانه‌اش که درِ خانه را آتش بزنند که اگر اون خانه نبودف خانه‌ها در کامِ آتش می‌رفت. او بود خانه‌ها را از آتش رهانید آیا سزاوار بود آتش در اون خانه ببرند؟

و مُجَمَّعِي حَطَبٍ عَلَى الْبَيْتِ الَّذِي

لَمْ يَجْتَمِعْ لَوْ لَاهُ شَمْلُ الدِّينِ

و جنایت دیگه چی؟

و الهاجمینَ عَلَى الْبَتُولِ بَيْتَهَا؛ هجوم بردند در خانه صدیقه کبری ۷

و الهاجمینَ عَلَى الْبَتُولِ بَيْتَهَا وَ الْمُسْقِطِينَ لَشَهَا أَعَزُّ جَنِينٍ

در حالتی که از شدت فشارِ در، بینِ در و دیوار بچه‌اش را در رحمش کشتند.

«وَالْقَائِدِينَ أَمَامَهُمْ بِنِجَادِهِ»؛ از این ننگین‌تر اینک‌که ریسمان به گردنی امام‌شان افکندند. ای عجب! آخه

ریسمان به گردنِ علی افکندن یعنی ریسمان به گردنِ علم افکندن، ریسمان به گردنِ فرهنگ افکندن، ریسمان

به گردنِ انسانیت و شرف افکندن افکندن.

وَالْقَائِدِينَ أَمَامَهُمْ بِنِجَادِهِ

و الطُّهْرَ تَدْعُوا خَلْفَهُ بِرَّيْنٍ

صدای زهرا بلند بود؛ «خَلَّوْا بَنُ عَمِّي»؛ دست از پسر عمم بردارید.

خَلَّوْا بَنُ عَمِّي أَوْ لَاكْشِفُ فِي الدَّعَاءِ

رَأْسِي وَ أَشْكُوا لِلَّهِ شُجُونِي^{۲۶}

دست از پسر عمم بردارید . شکایت شما را در خانه خدا می‌برم و با دعای خود بلا بر شما نازل می‌شود.

«لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»

۷. اشعار شیخ صالح حلتی

تقریباً از دقیقه ۱۲ به بعد مداحی شخصی دیگر است.